

انسان در جست‌وجوی معنا

مقدمه‌ای بر معنادرمانی

ویکتور فرانکل

ترجمه‌ی مریم حسین‌نژاد



www.ketab.ir



نشان استاندارد بین‌المللی محیط زیست کاغذ پاک FSC

برای تولید این کاغذ فرایند شیمیایی انجام نمی‌گیرد دوباره به چرخه‌ی طبیعت بازمی‌گردد و محیط زیست را آلوده نمی‌کند.

سرشناسه: فرانتکل، ویکتور اریل، ۱۹۰۵ - ۱۹۹۷ م. (Frankl, Viktor E. (Viktor Emil))
عنوان و نام پدیدآور: انسان در جست‌وجوی معنا: مقدمه‌ای بر معنادرمانی / ویکتور فرانتکل؛ ترجمه‌ی مریم حسین‌نژاد
مشخصات نشر: تهران: نشر سنگه ۱۳۹۹ / مشخصات ظاهری: ۱۳۴ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
فهرست: کتاب برای زندگی بهتر: ۳. / شابک: 978-622-7383-01-0
پادداشت: عنوان اصلی: Man's search for meaning: an introduction to logotherapy, 4th ed., c1992.
عنوان دیگر: مقدمه‌ای بر معنادرمانی / موضوع: قتل عام یهودیان، ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵ م. — خاطرات / موضوع: معنادرمانی
شناسه‌ی افزوده: حسین‌نژاد، مریم، ۱۳۵۴ - مترجم
ردمبندی کنگره: DA۱۰ / ردمبندی دیویی: ۹۴۰/۵۳۱۸-۰۹۲ / شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۶۲۱۴۰۸۵



سایت نشر سنگ:

www.sangpublication.ir

سرویس سنگ در فضای مجازی:

@sangpublication

پست الکترونیک نشر سنگ:

sangpublication@gmail.com

شماره‌ی تماس و سفارش: ۰۹۳۸۱۰۰۲۸۷۰

انسان در جست‌وجوی معنا

کتاب برای زندگی بهتر - ۳

نویسنده: ویکتور فرانکل

مترجم: مریم حسین‌نژاد

ویرایش محتوایی و پانویس‌ها: کامران محمدی

ویرایش فنی: نرگس نظیف

ناشر: سنگ

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۹

چاپ پانزدهم: بهار ۱۴۰۴

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۸۳-۰۱-۰

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر سنگ است.

درباره‌ی انسان در جست‌وجوی معنا و نویسنده‌اش

اهمیت ویکتور فرانکل در تاریخ روان‌شناسی جهان، مثل بسیاری دیگر از روان‌شناسان پسا فروید، بیش از هر چیز ناشی از شورش علیه خود فروید است. این دسته از روان‌شناسان که دیدگاه‌های‌شان، گستره‌ی وسیعی از نظریات روان‌شناختی را در بر می‌گیرد، همگی از زیر شنل این پدیده‌ی کمیاب روان‌شناسی پیرن آمده‌اند، اما تلاش کرده‌اند با تکمیل نظریات فروید، نقاط تاریک نظریه‌ی روان‌تحلیلی را روشن کنند.

روان‌تحلیلی‌گری فرویدی از آن‌جایی که پدیده‌ی جدیدی بود، از این نقطه‌های تاریک کم نداشت. به‌ویژه این که خیلی زود از جانب بسیاری از متکلمان و روان‌شناسان با این نقد مواجه شد که گزاره‌های زیگموند فروید چندان علمی نیستند. به این معنا که خاصیت اباطال‌پذیری ندارند اما برای نقد اندیشه‌های او، روان‌شناسان نتوانستند. حتی بیش از خود او از علوم تجربی فاصله گرفتند و بیش از آن‌چه اصولاً از روان‌شناسی به عنوان یک علم تجربی انتظار می‌رود به فلسفه، انسان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و نظایر این‌ها نزدیک شدند. سرآمد این گروه کارل گوستاو یونگ است که مفهوم ناخودآگاه فروید را گسترش داد و با پژوهش‌های اسطوره‌شناسانه و توجه به نمادها، به جایگاهی ماندگار و مرتفع دست پیدا کرد. بعد از یونگ، اما روان‌شناسان دیگری از راه رسیدند که نقد عمده‌شان به فروید، تأکید بیش از اندازه‌ی او بر غرایز و اهمیت قائل نشدن برای اختیار و وجوه غیرمادی وجود انسان

۱. Psychoanalysis این کلمه در زبان فارسی به «روانکاوی» مشهور است اما همان طور که از واژه‌ی اصلی برمی‌آید مراد فروید تحلیل روان بوده است نه کاویدن به معنای جست‌وجوی آن.

بود. این‌ها که نقدهای شان از داخل خانه‌ی فروید آغاز شد، هر کدام بر وجهی مغفول مانده از نگاه او متمرکز شدند. آنا فروید (دختر فروید)، ملانی کلاین، کارن هورنای که نظریاتش با دو کتاب «عصبیت‌های زمانه‌ی ما» و «خودکاوی» در ایران نیز شناخته شده است، آلفرد آدلر، کارل راجرز، اریک فروم... و ویکتور فرانکل، از جمله‌ی سرشناس‌ترین چهره‌هایی هستند که سعی کردند با نقد فروید، نظریه‌ی او را کامل کنند. اما باید توجه داشت که درک درست افکار هر کدام از این‌ها، بدون توجه به نظریات و مفاهیم بنیادین روان‌تحلیلی اساساً غیرممکن است، چرا که همه‌ی این‌ها مثل لباس‌هایی‌اند که بند رختی به نام زیگموند فروید آن‌ها را نگه داشته است و اگر فروید را از زیرشان بیرون بکشیم، مثل رخت‌هایی در باد رها می‌شوند.

در این بین، کارل راجرز و ویکتور فرانکل با تأکید بر عنصر انسانی انسان و اهمیت معنا در زندگی، جزو مردمی‌ترین روان‌شناسان محسوب می‌شوند، چرا که آن‌ها به زبانی سخن گفتند که برای عموم مردم قابل درک بود. در حالی که نظریات کسانی مثل آدلر که به روان‌شناسی فردی معروف شد، همپای دانشگاهی‌تر و برای درک عامه‌ی مردم، اصطلاحاً شاید کمی زیادی علمی است. هرچند که او نیز با تأکید بر میل به برتری در انسان، توجه عموم را برمی‌انگیزد.

ویکتور فرانکل حالا بعد از گذشت بیست و سه سال از زمان مرگش، به طور روشن به عنوان بنیانگذار معنادرمانی^۱ شناخته می‌شود. دیدگاه‌های او در روان‌شناسی روان‌شناسی نیز یکی از فصول مهم تلقی می‌شوند، اما شاید یکی از معدود روان‌شناسان بزرگ و دانشگاهی است که از نظر اقبال عامه نیز جایگاه کاملاً تثبیت‌شده‌ای دارد. جایگاهی که بیش از هر چیز ناشی از نگارش همین کتاب است. کتابی که تقریباً در تمام سطرهایش نکته و لحظه‌ای غریب وجود دارد و صرف نظر از مباحث علمی و روان‌شناختی، انسان را عمیقاً متأثر می‌کند. ویکتور فرانکل عصب‌شناس و روان‌پزشک دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه وین بود. او بنیانگذار چیزی است که به مکتب سوم روان‌درمانی وین (پس از روان‌تحلیلی‌گری فروید و

روان‌شناسی فردی (آدلر) یا همان مکتب معنادرمانی معروف است. فرانکل در سال ۱۹۰۵ متولد شد و دکترای پزشکی و دکترای فلسفه را از دانشگاه وین دریافت کرد. در طول جنگ دوم جهانی، به مدت سه سال در اردوگاه کار اجباری آشویتس، داخائو و چند جای دیگر اسیر بود. تجربه‌ای که بعدها نقش مهمی در زندگی او بازی کرد و سبب شد به معنا در زندگی برخلاف سایر همقطارانش، اهمیت اول را بدهند. نخستین کار علمی او در سال ۱۹۲۴ یعنی وقتی فقط نوزده سال داشت، در مجله‌ی بین‌المللی روان‌تحلیلیگری چاپ شد. پس از آن ۳۰ کتاب نوشت که به ۲۳ زبان دنیا ترجمه شده‌اند. او در دانشگاه‌های هاروارد، پیتسبورگ، سن‌دیوگو و دالاس، استاد مهمان بود و از ۲۷ دانشگاه درجه‌ی دکترای افتخاری دریافت کرد. فرانکل در شانزده سالگی، مکاتبه با فروید را شروع کرد و ابتدا به شدت تحت تأثیر او بود، اما به‌مرور به سمت نظریات آدلر گرایش بیش‌تری پیدا کرد. با این حال در نهایت از دیدگاه‌های آدلر نیز فاصله گرفت و نظریه‌ی خود را مطرح کرد. آدلر با توجه به مفهوم احساس کهنتری و تلاش برای برتری نمی‌توانست برای فرانکل که اساس نظریه‌اش بر اهمیت معنا و محدود نبودن ذهن انسان تأکید دارد، نسخه‌ی مناسبی باشد.

«انسان در جست‌وجوی معنا» مهم‌ترین کتاب ویکتور فرانکل است که نخستین بار سال ۱۹۴۶ یعنی تقریباً بلافاصله بعد از پایان جنگ منتشر شد. او در بخش نخست این کتاب، تجربیات عجیب، هول‌آور و تأثیرگذارش را از سه سال حضور در اردوگاه‌های کار اجباری آشویتس و داخائو نوشت و در بخش دوم (که البته بعداً اضافه شد)، با استفاده از این تجربیات، نظریه‌ی معناگرایی خود را شرح داد. شاید سال‌های بعد از جنگ، بهترین زمان ممکن برای طرح این دیدگاه‌ها بود که باعث شد از کتابش به شکل عجیبی استقبال شود. اما البته نحوه‌ی نگارش و نگرش او نیز عامل مهم دیگری بود. او برخلاف روال معمول نظریه‌پردازی‌های نیمه‌ی نخست قرن بیستم، به زبان عامه سخن گفت و دست بر جایی گذاشت که انسان بعد از جنگ، به شدت غیایش را حس می‌کرد. اما فرانکل مثل هر دانشمند متفکر دیگری، تا زمان حیاتش یعنی تا ۴۶ سال بعد از آن، این کتاب را بازنگری کرد و با ویراست‌های تازه، ذهنش را تازه کرد. ضمن این‌که با سخنرانی‌ها و نوشتن متن‌های دیگر، نظریه‌ی معنادرمانی

را گسترش داد.

او پنج سال پیش از مرگش در ۱۹۹۲ ویراست تازه‌ای از کتاب منتشر کرد. ترجمه‌ی حاضر، بر اساس همین نسخه‌ی آخر است که نسبت به نسخه‌های اولیه، تفاوت‌هایی دارد از جمله این که قسمت‌هایی را حذف کرده و یک فصل نسبتاً طولانی به کتاب افزوده است به نام «موردی از خوش‌بینی غم‌انگیز». فصلی که در آن توصیفی بسیار زیبا از وضعیت انسان در جهان پر از رنج و راه مواجهه با آن ارائه می‌دهد. فرانکل که تجربه‌ای به دردناکی اردوگاه‌های آلمان را پشت سر گذاشته، معتقد است «پاسخ مثبت به زندگی با وجود همه چیز» راه درمان بسیاری از رنج‌هاست و زندگی تحت هر شرایطی معانی بالقوه‌ی خودش را دارد حتی در تیربخت‌ترین شرایطش.

او مثل نیچه معتقد بود کسی که چرایی زندگی‌اش را بیابد، چگونگی‌اش را نیز خواهد یافت. نسخه‌ای که در تهران به معنای امروزه هنوز کار می‌کند ویکتور فرانکل سال ۱۹۹۷ از دنیا رفت.

— کامران محمدی

کارشناس ارشد روان‌شناسی

پیشگفتار

دکتر فرانکل، نویسنده و روان‌پزشک، گاهی از بیمارانی که از انبوه دردهای بزرگ و کوچک رنج می‌برند، می‌پرسید: «چرا نمی‌کشید؟» و از پاسخ‌های شان عموماً می‌توانست راهنمایی برای خطامشی درمانی خود بیابد. در یکی عشق به فرزند دلیل تعهد بود و در زندگی دیگر، استعدادی که باید از آن استفاده می‌شد. در زندگی سوم، شاید تنها خاطراتی که ارزش حفظ شدن داشتند تبدیل این رشته‌های گسسته از هم بر یک زندگی از هم پاشیده، به الگویی محکم از معانی و مسئولیت‌ها، هدف و چالش معنادرمانی است. چیزی که نسخه‌ی دکتر فرانکل از تحلیل اگزیستانسیالیسم مدرن است.

دکتر فرانکل در این کتاب تجربه‌ای را شرح می‌دهد که منجر به کشف معنادرمانی شد. او مدتی طولانی در اردوگاه کار اجباری زندانی بود و جز پیکری عربان چینی برایش باقی نماند پدر، مادر، برادر و همسرش در اردوگاه مردند یا به کوره‌های آدم‌سوزی فرستاده شدند. جز خواهرش، تمام افراد خانوادهاش در این اردوگاه‌ها از بین رفتند. او که تمام آمالش را از دست داده و ارزش‌های زندگی‌اش ویران شده بود، از گرسنگی، سرما و خشونت رنج می‌برد و هر لحظه در انتظار مرگ بود چگونه می‌توانست زندگی را ارزشمند بداند؟ روان‌پزشکی که شخصاً با چنین فجایعی روبه‌رو شده باشد، حرف‌هایش ارزش شنیدن دارد اگر کسی باشد که بتواند به شرایط انسانی ما عاقلانه و دلسوزانه بنگرد. این شخص دوست حرف‌های دکتر فرانکل به دل می‌نشیند زیرا بر تجارب بسیار عمیقی استوارند و رنگ فریب ندارند. آن چه او می‌گوید، از موقعیت کنونی او در دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه وین اعتبار می‌گیرد و نیز از شهرت کلینیک‌های معنادرمانی‌ای که امروزه در بسیاری جاها

در حال ظهورند و از پلای کلینیک عصب‌شناسی مشهور او در وین الگو می‌گیرند. رویکرد ویکتور فرانکل در نظریه‌پردازی و درمان را نمی‌توان با کارهای قبلی زیگموند فروید مقایسه نکرد. هر دو پزشک در وهله‌ی اول به ماهیت و درمان اختلالات روانی^۱ توجه دارند. فروید ریشه‌ی این اختلالات ناراحت‌کننده را در اضطراب ناشی از انگیزه‌های متناقض و ناخودآگاه می‌یابد. فرانکل اشکال مختلف روان‌رنجوری را متمایز می‌کند و علت برخی از آن‌ها (اختلالات تنوع‌نیک) را در نیافتن معنا و احساس مسئولیت فرد مبتلا ردیابی می‌کند. فروید بر ناکامی در زندگی جنسی تأکید می‌کند، فرانکل بر ناکامی در «براده‌ی معطوف به معنا». امروزه در اروپا بی‌میلی چشمگیری نسبت به فروید و استقبال گسترده‌ای از تحلیل‌های اگزیستانسیالیستی با چندین شکل مرتبط وجود دارد که مکتب روان‌رمانی یکی از آن‌هاست. این از بلندنظری فرانکل است که از فروید سرپیچی نمی‌کند، بلکه «خون‌رویی، همکاری‌اش را ادامه می‌دهد همین طور او با سایر اشکال درمان اگزیستانسیال نیز سوا ندارد بلکه از خویشاوندی با آن‌ها استقبال می‌کند.

روایت موجود هر چند مختصر، اما ماهرانه و گیراست. من در دو نوبت آن را در یک جلسه خواندم و جادویش رهایم نمی‌کند. مگر با تحلیل جایی بعد از اواسط داستان، فلسفه‌ی خودش را درباره‌ی معاندرومانی معرفی می‌کند. او این را آن‌چنان آرام وارد روایت می‌کند که فقط پس از اتمام کتاب، خواننده متوجه می‌شود که در این جا مقاله‌ای با عنوان «معاندرومانی» وجود دارد و نه فقط داستانی وحشتناک از اردوگاه‌های کار اجباری.

خواننده از این خودزندگی‌نامه‌ی مختصر مطالب زیادی می‌آموزد. درمی‌یابد که وقتی انسان به طور ناگهانی متوجه شود که «چیزی برای از دست دادن ندارد» چنان برهنه‌ی مسخره‌اش^۲ چه می‌کند. توصیف فرانکل از جریان درهم‌آمیخته‌ی هیجان و بی‌تفاوتی، گیراست. برای رهایی، نخست حس کنج‌کاوی غریب و سردی درباره‌ی سرنوشت به سراغ آدم می‌آید. همچنین

۱. Neurosis امروز به شکل ساده‌ی مشکلات روانی یا عصبی گفته می‌شود. در فارسی، این اصطلاح را به همین صورت «نوروز» یا «اختلال روانی»، «روان‌رنجوری» و «روان‌زندگی» می‌نویسند. ما با توجه به متن، آن را گاهی اختلال روانی یا روان‌رنجوری و عموماً «اختلال» ترجمه کرده‌ایم. به ویژه از این نظر که ویکتور فرانکل (همان طور که آلبورت هم توضیح می‌دهد) در بخش دوم کتاب نوع جدیدی از «نوروز» را معرفی می‌کند که مبنای روانی ندارد و معلوم می‌کند که استفاده از کلمه‌ی روان در ترجمه‌ی «نوروز»، چنان‌که دقیق نیست یا دست کم در نظام روان‌شناختی او این طور است.

به سرعت به استراتژی‌هایی فکر می‌کند برای حفظ بقایای زندگی‌اش، هرچند که شانس زنده ماندن بسیار اندک است. گرسنگی، تحقیر، ترس و خشم عمیق نسبت به بی‌عدالتی با یادآوری تصویر افرادی که دوست‌شان دارد، مذهب، احساس دشوار طنز و حتی اندکی از زیبایی‌های التیام‌بخش طبیعت - یک درخت یا غروب آفتاب - برایش قابل تحمل می‌شوند اما این لحظات آسایش، میل به زندگی را پدید نمی‌آورند، مگر این‌که به زندانی کمک کنند تا احساس بزرگ‌تری از رنج ظاهراً بی‌معنای خویش پیدا کند و این‌جاست که ما با مضمون محوری اگزیستانسیالیسم مواجه می‌شویم: *نیتن* یعنی رنج بردن، زنده ماندن یعنی یافتن معنا در رنج. اگر در زندگی اصلاً هدفی وجود داشته باشد باید در رنج و مردن نیز هدفی وجود داشته باشد اما کسی نمی‌تواند به دیگری بگوید که این هدف چیست. هر کس باید خود این موضوع را بفهمد و مسئولیت پاسخش را بپذیرد. اگر موفق شود با وجود همه‌ی تحقیرها به رشد خود ادامه می‌دهد فرانکل شیفته‌ی این نقل قول نیچه است که: «کسی که *موری* زندگی‌اش را بیابد، چگونگی آن را نیز خواهد یافت.» در اردوگاه کار اجباری، تمام شرایط دست به دست می‌دهند تا زندانی امیدش را از دست بدهد. همه‌ی اهداف آشنای زندگی‌اش از او ربوده می‌شوند تنها چیزی که باقی می‌ماند، «آخرین آزادی‌های انسان» است. یعنی توانایی «انتخاب نگرش شخصی در یک مجموعه از شرایط معین». این آزادی‌نهایی که رواقیون^۱ قدیم و اگزیستانسیالیست‌های جدید نیز به آن معتقدند در داستان فرانکل اهمیت بارزی می‌یابد. زندانیان افرادی معمولی بودند اما دست کم برخی از آن‌ها انتخاب کردند که «شایسته‌ی رنج‌های‌شان» باشند و ظرفیت بشر را برای *نیتن* از سرنوشت ظاهری‌اش ثابت کردند البته مؤلف به عنوان یک روان‌درمانگر می‌خواهد بداند چگونه می‌تواند به آدم‌ها کمک کند تا به این ظرفیت انسانی مشخص دست پیدا کنند چگونه می‌توان این احساس را در بیمار بیدار کرد که بنا به دلیلی مسئول زندگی است، حتی اگر در شرایط بسیار بدی باشد؟ فرانکل گزارشی حیرت‌انگیز از یک جلسه‌ی گروه‌درمانی با همبندی‌هایش به ما ارائه می‌دهد.

دکتر فرانکل به درخواست ناشر، شرحی از اصول اساسی معنادرمانی و نیز یک کتاب‌شناسی به کتاب افزوده است. تا کنون بیش‌تر کتاب‌ها درباره‌ی مکتب روان‌درمانی سوم وین که پیشینه‌ی

مکتب آدلر و فروید است به زبان آلمانی نوشته شده‌اند بنابراین خواننده از ضمیمه‌ای که دکتر فرانتکل به روایت شخصی‌اش افزوده، استقبال خواهد کرد.

فرانتکل برخلاف بسیاری از اگزیزتانیالیست‌های اروپایی نه بدبین است و نه ضددین. برعکس، به عنوان نویسندگانی که خودش به طور کامل شاهد رنج شکنجه و نیروهای شیطانی بوده است به شکلی شگفت‌انگیز، دیدگاهی امیدبخش از ظرفیت انسان برای چیرگی بر شرایط نامناسب و کشف حقیقت مناسب ارائه می‌دهد.

من این کتاب کم‌حجم را از صمیم قلب توصیه می‌کنم، زیرا گوهری است از یک روایت نمایشی که بر عمیق‌ترین مشکلات بشر متمرکز شده است. این کتاب شایستگی ادبی و فلسفی لازم را دارد و مقدماتی مناسب فراهم می‌آورد، از مهم‌ترین جنبش روان‌شناختی روزگار ما.

— گوردون آلپورت^۱

۱. گوردون ویلارد آلپورت (Gordon Willard Allport) هشت سال از دکتر فرانتکل بزرگتر بود و مثل خود او، یکی از متفکران فروید که سعی کرد نظریه‌ی او را کامل کند آلپورت را به نوعی پدر روان‌شناسی شخصیت می‌دانند زیرا یکی از اولین نظریه‌پردازان این حوزه بود آلپورت همچنین نظریه‌ی موسوم به نظریه‌ی صفات (Tra. Theory) ارائه کرد داستان ملاقات او با فروید و اختلافی که با او پیدا کرد از جمله حکایت‌های جالب تاریخ روان‌شناسی است آلپورت در ۵۰ سالگی از دانشگاه هاروارد دکتری روان‌شناسی گرفت و بعد نامهای به فروید نوشت و از او درخواست ملاقات کرد فروید در این ایام یعنی سال ۱۹۲۲ در لوچ شهرت بود اما این درخواست را پذیرفته وقتی آلپورت به محل ملاقات رسید در اتاق انتظار نشست اتاق انتظار تصویری مربوط به رویاهای مختلفه بعد از مدتی، فروید او را به داخل اتاق کارش صدا زد فروید ساکت نشسته بود گویا منتظر بود آلپورت دلیل ملاقاتش را توضیح دهد این سکوت باعث شد آلپورت هول شود و عجلانه دنبال موضوعی بگردد آلپورت به یاد پسرچهای افتاد که در راه و در قطار شهری دیده بود ظاهراً این کودک فویا (ترس مرضی) داشته و از کیف شدن می‌ترسید او دلم به مادرش می‌گفت نمی‌خواهد روی صندلی کیف یا کتا یک مسافر کیف بنشیند آلپورت این داستان را برای فروید تعریف می‌کند بعد از پایان داستان، فروید از آن نگاههای مخصوص خود را به او می‌کند و می‌پرسد: «و آن پسر کوچک شما بودید؟» آلپورت به شدت جا می‌خورد اما خودش را جمع و جور می‌کند و موضوع را تغییر می‌دهد این طور گفته می‌شود که این ملاقات تأثیر بسزایی روی آلپورت گذاشت و هرگز آن را فراموش نکرده است او به این فکر افتاده که فروید همه چیز را به انگیزه‌های ناخودآگاه نسبت می‌دهد و این نمی‌تواند صحیح باشد به همین دلیل در مورد انگیزش، باید نظریه‌ی دیگری ارائه شود آلپورت با تأکید فروید روی غریزه‌ی جنسی و انگیزه‌های ناخودآگاه نیز متخالف بود.

پیشگفتار ویراست ۱۹۹۲ کتاب

اکنون این کتاب در انگلستان تقریباً به چاپ صدم رسیده و به بیش از بیست و یک زبان دیگر ترجمه شده و تنها نسخه انگلیسی این کتاب در بیش از سه میلیون تیراژ فروخته شده است. این‌ها واقعیت‌هایی محض هستند به همین دلیل وقتی روزنامه‌نگاران آمریکایی و به خصوص دست‌اندرکاران تلویزیون آمریکا پس از شنیدن این خبرها گفتند: «دکتر فرانکل کتاب شما یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها بود چه حدی راجع به این موفقیت دارید؟» او در جواب گفت: «وقتی تصمیم به نوشتن این کتاب گرفتم، قصدم این نبود کتابم یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها شود، بلکه می‌خواستم از فجایع زندگی خودم بگویم. اگر صدها هزار نفری که این کتاب را می‌خوانند، قول بدهند در جست‌وجوی معنای زندگی‌شان باشند، این نکته تبدیل به پرسشی می‌شود که قابل یادگیری و آموزش خواهد شد».

یقیناً چیز دیگری در تأثیرگذاری این کتاب نقش داشته. بخش نوربک درمیش (جان کلام معنادرمانی) برگرفته از بخش نخست و همان خودزندگی‌نامه و تجربه‌ی اردوگاه کار اجباری است، اما در بخش اول از اعتبار اگزستانسیالیسم برای تئوری‌هایم بهره برده‌ام. به این دلیل این دو بخش به شکل متقابل یکدیگر را تأیید می‌کنند.

هنگام نوشتن این کتاب در سال ۱۹۴۵ هیچ کدام از این‌ها را در ذهن نداشتم. پس از نه روز کار پشت سر هم، یکی از ناشران پیشنهاد چاپش را با اسمی ناشناس داد. راستش در چاپ نخست این کتاب به زبان آلمانی، اسم من روی جلد کتاب نوشته شد و سپس کتاب را به یکی از دوستانم دادم تا اسمم را روی جلد کتاب بنویسد. البته نخست قصدم این نبود

که درآمدی از کتاب کسب کنم. فقط می‌خواستم خواننده را قانع کنم که زندگی در شرایط مختلف و به خصوص شرایط سخت، معانی بالقوه‌ای دارد و فکر می‌کردم اگر بخواهم شرایط سخت زندگی را با شرح زندگی خودم در اردوگاه کار اجباری نشان دهم، مخاطبان زیادی خواهم داشت. بنابراین خودم را مسئول دانستم با نوشتن این کتاب به افراد ناامید کمک کنم. برایم عجیب و قابل توجه بود که از بین کتاب‌های زیادی که تا آن وقت نوشته بودم، قصد داشتم این یکی را با اسم ناشناس چاپ کنم و می‌دانستم در این صورت شهرت یا موفقیتی به دست تألیفش به دست نخواهم آورد. با این که این دو مقوله از اهداف تألیف هر کتابی محسوب می‌شوند. بارها و بارها به دانش‌آموزانم در اروپا و آمریکا گفته‌ام هدف‌تان صرفاً موفقیت نباشد. چون در پی بیش‌تر موفقیت را هدف خود قرار دهید، بیش‌تر از دستش خواهید داد. کسب موفقیت‌هایی مثل شادی دنبال‌کردنی نیست، بلکه خودش باید به سراغ‌تان بیاید و این تنها وقتی به دست می‌آید که اثر جانبی ناخودآگاه تلاش فرد و محصولی فرعی از تلاش‌هایش باشد. شادی باید اتفاق بیفتد و این اتفاق نتیجه‌ی موفقیت است. باید کاری کنید خودش رخ دهد، نه این که برای رخ دادنش سعی کنید از شما می‌خواهم برای انجام کارها به ندای وجدان خود گوش بدهید و تمام تلاش‌تان را بکنید و از دانش‌تان بهره ببرید. این کار را بکنید و نتیجه‌ی طولانی‌مدتش را ببینید. کمتر طراری مدت. دقیقاً موفقیت به دنبال‌تان خواهد آمد، چون دیگر به آن فکر نمی‌کنید.

ممکن است خواننده از من بپرسد چرا پس از این که هیتلر اتریش را اشغال کرد سعی نکردم فرار کنم. بگذارید جواب‌تان را با داستان بدهم. کمی بعد از ورود ایالت متحده به جنگ جهانی دوم، از طرف سفیر آمریکا در وین دعوت‌نامه‌ای دریافت کردم که برایم ویزای مهاجرت صادر کرده بود. والدینم خیلی خوشحال بودند، چون فکر می‌کردند به‌زودی اجازه‌ی ترک اتریش را خواهم داشت. اما ناگهان مردد شدم. از خودم پرسیدم: یعنی واقعاً می‌توانم والدینم را در این شرایط تنها بگذارم تا با سرنوشت‌شان روبه‌رو شوند و دیر یا زود به اردوگاه کار اجباری فرستاده شوند یا حتی بدتر از این؟ پس احساس مسئولیت چه می‌شود؟ آیا باید با ترک دیار، خلاقیت و معنادرمانی را در خود افزایش داده و درصدد نوشتن کتاب‌هایم باشم؟ یا

باید روی وظیفه‌ام به عنوان یک فرزند واقعی متمرکز شوم؟ فرزند والدینی که تمام تلاش‌شان را کرده بودند تا از من محافظت کنند. تمام این فکرها را بررسی کردم و توانستم به راه حل مشخصی برسم. و این قضیه‌ای است که باعث می‌شود فرد به دنبال نشانه‌ی بهشتی باشد. در آن زمان متوجه سنگ مرمری شدم که روی میزی در خانه‌مان قرار داشت. وقتی درباره‌اش از پدرم پرسیدم، گفت سنگ را در محوطه‌ی معبدی در وین که سوسیالیست‌های وطنی آن را سوزانده بودند پیدا کرده و یک تکه‌اش را به خانه آورده. چون تکه‌ای از لوح‌هایی بود که رویش ده فرمان را نوشته بودند و چند حرف الفبای عبری رویش حکاکی شده بود پدرم برایم توضیح داد این حرف بخشی از ده فرمان است. از او پرسیدم: «کدام یکی؟» و او گفت:

«تا هنگامی که روی این میر حاکم هستی، به پدر و مادرت احترام بگذار.»
و در آن لحظه تصمیم گرفتم کنار پدر و مادرم بمانم و از گرفتن ویزای آمریکایی منصرف شوم.

— ویکتور فرانکل

وین - ۱۹۹۲